

دست جز این پرده به جائی مزین خارج از این پرده نوائی

نظامی « خمسه » مخزن الاسرار «
بخش ۳۲ - مقاله هفتم در فضیلت آدمی بر حیوانات

ای به زمین بر چو فلک نازنین

نازکشت هم فلک و هم زمین

کار تو زانجا که خبر داشتی

برتر از آن شد که تو پنداشتی

اول از آن دایه که پرورده‌ای

شیر نخوردی که شکر خورده‌ای

نیکوئیت باید کافزون بود

نیکوئی افزون‌تر ازین چون بود

کز سر آن خامه که خاریده‌اند

نغز نگاربت نگاریده‌اند

رشته جان بر جگرت بسته‌اند

گوهر تن بر کمرت بسته‌اند

به که ضعیفی که درین مرغزار

آهوی فربه ندود با نزار

جانورانی که غلام تواند

مرغ علف خواره دام تواند

چون تو همائی شرف کار باش

کم خور و کم گوی و کم آزار باش

هر که تو بینی ز سپید و سیاه

بر سر کاریست در این کارگاه
جغد که شومست به افسانه در
بلبل گنجست به ویرانه در
هر که در این پرده نشانیست هست
در خور تن قیمت جانیش هست
گرچه ز بحر توبه گوهر کمند
چون تو همه گوهری عالمند
بیش و کمی را که کشی در شمار
رنج به قدر دیتش چشم دار
نیک و بد ملک به کار تواند
در بد و نیک آینه‌دار تواند
کفش دهی باز دهندت کلاه
پرده‌ری پرده درندت چو ماه
خیز و مکن پرده‌ری صبح‌وار
تا چو شبت نام بود پرده‌دار
پرده زنبور گل سوریست
وان تو این پرده زنبوریست
چند پری چون مگس از بهر قوت
در دهن این تنه عنکبوت
پردگیانی که جهان داشتند
راز تو در پرده نهان داشتند

از ره این پرده فزون آمدی

لاجرم از پرده برون آمدی

دل که نه در پرده وداعش مکن

هر چه نه در پرده سماعش مکن

شعبده بازی که در این پرده هست

بر سرت این پرده به بازی نبست

دست جز این پرده به جائی مزن

خارج از این پرده نوائی مزن

بشنو از این پرده و بیدار شو

خلوتی پرده اسرار شو

جسمت را پاکتر از جان کنی

چونکه چهل روز به زندان کنی

مرد به زندان شرف آرد به دست

یوسف ازین روی به زندان نشست

قدر دل و پایه جان یافتن

جز به ریاضت نتوان یافتن

سیم طبایع به ریاضت سپار

زر طبیعت به ریاضت برآر

تا ز ریاضت به مقامی رسی

کت به کسی درکشد این ناکسی

توسنی طبع چو رامت شود

سکه اخلاص به نامت شود
عقل و طبیعت که ترا یار شد
قصه آهنگر و عطار شد
کاین ز تبش آینه رویت کند
وان ز نفس غالیه بویت کند
در بنه طبع نجات اندکیست
در قفس مرغ حیات اندکیست
هر چه خلاف آمد عادت بود
قافله سالار سعادت بود
سر ز هوا تافتن از سروریست
ترک هوا قوت پیغمبریست
گر نفسی نفس به فرمان تست
کفش بیاور که بهشت آن تست
از جرس نفس برآور غریو
بنده دین باش نه مزدور دیو
در حرم دین به حمایت گریز
تا رهی ازکش مکش رستخیز
زاتش دوزخ که چنان غالبست
بوی نبی شحنه بوطالبست
هست حقیقت نظر مقبلان
درع پناهنده روشن دلان